

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

میلاد مسعود و مبارک مولایمان حضرت ابا محمد حسن بن علی الزکی العسکری صلوات الله علیه خدمت فرزند بزرگوارش حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه و فاطمه‌ی معصومه عمه‌ی بزرگوارشان تبریک و تهنیت عرض می‌کنیم و هم‌چنین خدمت همه‌ی شیعیان و موالیان اهل‌بیت و شما گرامیان.

اگر چه اعمال اعداء اسلام جهان‌خواران و افرادی که از نظر قساوت قلب به درجات عالی‌های از قساوت رسیده‌اند با این فجایعی که برای مردم مسلمان غزه و غیر غزه وجود آوردند، بچه‌ها را می‌کشند، پیرمردان، خانم‌ها، زنان همه و این تخریب‌ها، این‌هایی که انسان واقعاً شرم می‌کند که بشر آیا به این حد از قساوت و توحش می‌رسد که هیچ انسانیتی کأن در وجود آنها وجود ندارد. واقعاً قلب‌ها همه اندوهگین و ناراحت است، هرکس بویی از انسانیت برده باشد فضلاً از این که مسلمان باشد تابع اهل‌بیت و شیعه باشد، اما در عین حال تربیت اهل‌بیت علیهم السلام این است که مقام جمع‌الجمعی دارند، در کنار مصائب و مشکلات اما در مثل آن روزهایی که ایام‌الله هست و عنایات حضرت حق شامل بشر شده مثل همین روزی که این حجت بزرگ خودش را به بشر عنایت فرموده، ارزانی داشته فلذاست که در کنار اندوه‌ها آن شادمانی‌ها هم وجود دارد و این روز مبارک را ان‌شاءالله بر همه‌ی شیعیان و موالیان اهل‌بیت مبارک باشد و عنایات خاصی این امام همام ان‌شاءالله شامل حال همه‌ی مسلمین بشود و با شفاعت آن بزرگوار در درگاه خدای متعال ان‌شاءالله این جنگ و این ناملایمات، این مصائب ان‌شاءالله خاتمه پیدا کند به نفع مسلمین و شیعیان و موالیان اهل‌بیت ان‌شاءالله!

این صلوات خاصی آن وجود مبارک را خدمت‌شان تقدیم می‌کنیم «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرِّ الْتَقِيِّ الصَّادِقِ الْوَفِيِّ النُّورِ الْمُضِيِّ خَازِنِ عِلْمِكَ وَ الْمُدَكَّرِ بِتَوْحِيدِكَ وَ وَلِيِّ أَمْرِكَ وَ خَلْفِ أَيْمَةِ الدِّينِ الْهُدَاةِ

الرَّاشِدِينَ وَ الْحُجَّةِ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا فَصَلِّ عَلَيْهِ يَا رَبِّ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَصْفِيَائِكَ وَ حُجَجِكَ وَ
أَوْلَادِ رُسُلِكَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ».

«الإشكال في الجواب النقضي: الفرض في مثل هذه الموارد هو أنه قد تم تعيين المدير للشركة قبل ذلك، فيقوم المدير باتخاذ وكيل للشركة و لا محذور في هذا الأمر؛ إذ على الرغم من عدم الشركة للشعور و الإرادة إلا أن إرادة المدير فلان»

خب اشكال اين بود که در تصوير اول از وکالت اين بود که مديران وکيل خود امر اعتباری باشد، اين تصوير اول بود. اشکالی که بر اين شد اين بود که در باب وکالت بايد موکل خودش صلاحيت کارهایی را داشته باشد تا آن کارها را به وکيل واگذار کند، شخص اعتباری صلاحيت کار را ندارد چون اراده و شعور ندارد. يا به تعبير ديگر در باب وکالت دو تا اراده کار می‌کند يک اراده‌ی موکل است که اراده می‌کند زيد را وکيل خودش قرار می‌دهد در اموری، دو: اراده‌ی وکيل که با اراده‌ی خودش مرادات موکل را به منصه‌ی ظهور می‌رساند، دو تا اراده. و ما در اين جا دو اراده نداريم، فقط مدير اراده دارد شخص اعتباری که اراده ندارد. پس بنابراین نمی‌شود. اشکال نقضی و جواب خواستند بدهند از اين مطلب. جواب اول جواب نقضی بود حاصل جواب نقضی چی بود؟ اين بود که يک‌جایی همگی عالمیان عقلای عالم پذيرفتند وکالت را برای شخص اعتباری، آن کجاست؟ آن جایی است که شخص اعتباری توی دادگاه يک محاکمه‌ای برای او هست، حالا يا به نفعش يعنی خودش به دادگاه مراجعه شده برای اين که يک مصلحتی را برای خودش دريافت کند يا به ضررش ديگران آمدند اقامه‌ی دعوا کردند حالا دادگاه تشکيل می‌شود، اين جا برای شخص اعتباری وکيل گرفته می‌شود که اين وکيل برود در دادگاه دفاع کند. پس بنابراین اين جا همگی عالم عقلای عالم قبول دارند می‌گویند اين بانک وکيل گرفته برای خودش، وکيل دارد توی اين دعوا، اين شرکت وکيل دارد در اين دعوا. خب وقتی شما اين جا عقلای عالم پذيرفتند خب بگويم مدير هم وکيل است، فقط آن که می‌رود توی دادگاه می‌تواند وکيل باشد؟ مدير نمی‌تواند وکيل باشد؟ پس اگر وکالت لا معنا له ممکن نیست، بايد بگويد آن جا

هم ممکن نیست وکیل توی دادگاه هم ممکن نیست. اگر نه وکالت ممکن است فلذا آن‌جا هم می‌گویید وکالت هست خب مدیر هم وکیل باشد، این جواب نقضی. با دیگر سد ثغورهایی که شد که اگر کسی بگوید نه آنی که دادگاه می‌رود وکیل نیست اجیر است، آن هم جواب دادیم که این جوی نیست. یا گفته بشود که این‌ها وکیل مدیر هستند نه وکیل خود آن امر اعتباری، آن هم گفتیم که درست نیست چون همه می‌گویند این وکیل آن امر اعتباری است، وکیل بانک است، وکیل شرکت است، نمی‌گویند وکیل مدیرعامل است و این سد ثغورها شد.

حالا جواب نهایی؛ «الإشکال فی الجواب النقضی» اشکال در جواب نقضی این است که مقامی که ما الان داریم بحث از آن می‌کنیم با آن مثالی که شما به عنوان نقض آوردیم تفاوت می‌کند، ما می‌خواهیم بگوییم که آیا رابطه و علاقه‌ی مدیر با امر اعتباری چیست؟ این‌جا را می‌خواهیم معلوم بکنیم و آیا می‌شود مدیر، وکیل خود امر اعتباری باشد یا نمی‌تواند؟ این را داریم بحث می‌کنیم. آن مثالی که شما زدی در رتبه‌ی بعد از تحقق مدیر است، یعنی داریم فرض می‌کنیم یک امر اعتباری‌ای وجود دارد مدیری دارد که لعل رابطه‌ی مدیر با او ممکن است ولایت باشد یک چیز دیگری باشد، آن وقت او می‌آید وکیل می‌گیرد، این‌جا را نمی‌شود با آن‌جا مقایسه کرد. مثلاً فرض کنید که پدر یک فرزند شیرخوار که ولایت دارد بر او، هم در شرع هم در عرف می‌گویند پدر ولی بر صغیر است ولد صغیرش است، حالا این بچه مثلاً یک ارثی به او رسیده حالا مادرش فوت شده به او ارث رسیده، بالاخره توی طبقات ارث قرار گرفته به این بچه یک ارثی رسیده، حالا یا یک کسی آمده یک چیزی را به این بچه مثلاً بخشیده پدر قبول کرده حالا یک عده می‌خواهند بخورند این را، دادگاه تشکیل می‌شود و مراجعه به دادگاه می‌کنند. این ولی طفل برای طفل وکیل می‌گیرد که تو برو از این طفل دفاع کن. آن اشکال ندارد، آنی که شما می‌خواهید نقض کنید این است بعد از این‌که فرض شده است یک امر اعتباری‌ای تحقق دارد آن امر اعتباری یک مدیر دارد حالا این مدیر می‌آید برای آن امر اعتباری وکیل می‌گیرد. این‌جا ممکن است بگوییم وکالت معنا دارد، اما آن کسی که ابتدای کار است ابتدای امر است،

هنوز کس دیگری نیست که بیاید او را، آیا این هم می‌شود رابطه‌اش وکالت باشد؟ ممکن است کسی در این‌جا مناقشه کند بگوید نه.

«الاشکال فی الجواب النقضی: الفرض فی مثل هذه الموارد» فرض در مثل این مواردی که شما مثال زدید که برای رفتن به دادگاه و این‌ها می‌آید وکیل می‌گیرد «هو أنه» فرض در مثل این‌جا این است که «قد تم تعیین المدير للشركة قبل ذلك» قبل از این‌که بیایند وکیل برای دادگاه بگیرند سرانجام پذیرفته است تعیین مدیر برای شرکت «فیقوم المدير باتخاذ وکیل للشركة» حالا سرانجام پذیرفته هم شرکت درست شده هم این شرکت مدیر دارد، حالا این مدیر می‌آید چکار می‌کند؟ «فیقوم المدير باتخاذ وکیل للشركة» که مثال زدیم مثل چی؟ مثل پدر یک صغیری که این پدر ولایت دارد حالا این پدری که ولایت دارد برای فرزند صغیرش وکیل می‌گیرد. «و لا محذور فی هذا الأمر، علی الرغم من عدم امتلاک الشركة للشعور و الإرادة» و محذوری در این امر که این مدیری که حالا فرض هست وجود دارد بیاید وکیل بگیرد برای شرکت، محذوری در این نیست غلیرغم عدم امتلاک و در اختیار داشتن شرکت مر شعور و اراده را، ولی او ندارد مثل آن طفل صغیری که آن هم شعور و اراده ندارد. «إلا أنّ إرادة المدير الذی يُعتبر ممثلاً للشركة هی نفسها إرادة الشركة» الا این‌که درست است او خودش در اختیار ندارد خود آن شرکت شعور و اراده را، الا این‌که اراده‌ی مدیری که اعتبار می‌شود و حساب می‌شود این مدیر ممثل شرکت، این «نفسها ارادة الشركة» اراده‌ی این مدیر خود این اراده‌ی مدیر اراده‌ی شرکت حساب می‌شود توی عرف عقلائی. مثل این‌که آن‌جا اراده‌ی پدر که این وکیل باشد اراده‌ی آن صغیر حساب می‌شود. «و كأنّ إرادة الشركة قد تمثلت فی إرادة المدير الذی یقوم بدوره باتخاذ الوکیل لُینجز أعماله بواسطة وکیله.» و گویا اراده‌ی شرکت تمثیل پیدا می‌کند ظهور و بروز پیدا می‌کند در اراده‌ی مدیری که قیام می‌کند به دور خودش و به نقش خودش به اخذ نمودن وکیل، چرا اخذ می‌کند وکیل را؟ می‌گوید «لینجز أعماله بواسطة وکیله» تا این‌که منجز بسازد این مدیر اعمال آن شخص اعتباری را به واسطه‌ی وکیل آن شخص اعتباری. «لکن الحدیث» خب پس بنابراین در آن مثالی که شما زدید و خواستید

نقض کنید قبل از وکیل یک مدیری مفروض است که اراده مدیر می‌شود اراده آن شرکت یا اراده آن بانک یا هکذا ولی در مانحن فیه هنوز قبل از مدیر کسی دیگه نیست. که اراده او بخواهد بشود اراده شرکت و او بیاید مدیر را نصب بکند. چون شما دارید می‌گویید مستقیماً این وکیل خود شرکت است.

«لکنّ الحدیث فی محلّ البحث» سخن، لکن سخن در محل بحث «یدور حول تعیین منزلة المدير نفسه»، بحث دور می‌زند در حول تعیین منزله و جایگاه مدیر، خودش، خود این‌که اول شخص است حالا. قبل از این کس دیگر که وجود ندارد که علی‌الفرض در آن نظریه اول. «وإذا أراد أن يكون وكيلاً للشركة فإنه لا إرادة له غير تلك الإرادة التي تُعتبر إرادة الشركة نفسها التي تريد بتلك الإرادة اتخاذ وكيل لها لتمشية أعمالها». «وإذا أراد أن يكون وكيلاً للشركة» وقتی که اراده می‌کند این مدیر بوده باشد وکیل برای شرکت «فإنه» در آن جا «لا إرادة له» برای این مدیر غیر آن اراده‌ای که اعتبار می‌شود اراده شرکت. همین اراده مدیر می‌خواهد بشود اراده شرکت. آن شرکتی که «تريد بتلك الإرادة اتخاذ وكيل» برای آن شرکت، برای تمشیت اعمال آن شرکت و به‌راه انداختن اعمال شرکت. پس الان اول کار است. همین مدیر می‌خواهد اراده او بشود اراده او. به دست کی؟ به جعل کی؟ به چه جوری؟ پس بنابراین اول کار است این جا. بنابراین تفاوت است بین وکالت مدیر برای شرکت یا وکالت دادن شرکت زامدیر که مدیر آن مسلم محقق شده برای کارهای دادگاه و امثال ذلک که شما در نقض آوردید. این راجع به آن اشکال نقض.

«الجواب الحلّي الجواب الأول عند ...

س:؟؟

ج: بله؟

س: این جواب، این جواب نقضی هم جواب دارد؟؟ چون که ...

ج: نقضی که نکردیم. گفتیم جواب نقضی درست نیست.

س:؟؟نقض داده شد. و آن هم این است که بالاخره این شرکت هم خودش؟؟ این شرکت، این مؤسس؟؟کسانی بودند که شرکت؟؟

ج: خب پس این که آن چیز اول نشد. آن اول این است که، تصویر اول این بود که این آقا وکیل خود شرکت هست. مدیر من الرأس، وکیل خود شرکت است. این است. حالا فعلاً این جا این جورى دارد. وکیل خود شرکت است.

و اما جواب حلی؛ ببینیم چه جور جواب حلی را می‌دهند. «الجواب الأول»: جواب حلی چند جور است. چندتا است. یکی یکی باید بررسی کنیم. «الجواب الأول: عند ایجاد الشخص الاعتباری فإن ذلك یعنی فی الحقیقة ایجاد شخص يشبه الشخص الطبيعي».

جواب اول جواب شاعرانه است و آن این است که عقلاء وقتی می‌آیند یک شرکت درست می‌کنند یا یک شخص ... بانک درست می‌کنند، از اول فرض می‌کنند ما داریم یک چیزی را در عالم اعتبار مثل آدم خلق می‌کنیم. چه طور آدم اراده دارد، ذمه دارد، چه دارد، این جور چیزی را دارد می‌آفریند. فرض محال که گفتند محال نیست. اعتبار؛ حقیقتش همان فرض است. منتها بعض فرض‌ها عقلاء برای سامان دادن به امور حیات و زندگانی‌شان آن فرض را معتبر می‌دانند. خب حالا می‌گویند ما بانک می‌خواهیم درست کنیم. دیدند یک منافی دارد که آن جلد اول اول گفتیم که به چه جهت مردم رفتند سراغ ایجاد شخصیت‌های اعتباری. حالا می‌گویند ما می‌خواهیم یک بانکی درست کنیم. یک چیزی درست کنیم به اسم بانک که عقل دارد کانه، شعور دارد، اراده دارد، ذمه دارد، فلذا بدهکار می‌شود، طلبکار می‌شود، می‌خرد، می‌فروشد، نمی‌دانم کارمند استخدام می‌کند، حقوق می‌دهد، مثل یک آدم. حتی دادگاه برایش تشکیل می‌شود. از او شکایت می‌کنند، به دادگاه مراجعه می‌شود، فلان برایش، فرض آخه این است. خب وقتی این فرض را کردیم چه می‌شود؟ دیگه همان کارهای ... مثل این که بچه‌ها بازی می‌کنند. مثلاً می‌گویند یک مجسمه می‌گذارند می‌گویند فرض مثلاً این شاه است. وقتی فرض می‌کنند شاه است یعنی همان طور که یک آدم، انسان دارای اراده هست، چه هست،

چه هست، این هم آره، اراده دارد، چی دارد، چی دارد، چی دارد. این جواب دیگه خب جواب شاعرانه است دیگه منتها در یعنی یک فرض است. وقتی این فرض شد دیگه اشکال چه می‌کنی شما؟

س: ...

ج: بله؟

س:؟؟ شرکت‌ها را به عنوان اسامی؟؟ معرفی کرد.

ج: آره دیگه.

س: خود قانون هم به همین؟؟

ج: آره دیگه، این جا؟؟

س: خود شرکت بدهکار است ...

ج: آره آره، شرکت، این شرکت بدهکار است. یعنی این امر اعتباری بدهکار است به آن امر اعتباری. این شرکت بدهکار است با بانک. هم بانک اعتباری است هم شرکت اعتباری است. این امر اعتباری بدهکار است به آن امر اعتباری. یعنی فرض شده، این شرکت مثل یک آدم است، آن شرکت هم مثل یک آدم است. وقتی مثل یک آدم شد پس فرض اراده دارد برایش می‌شود. وقتی فرض اراده شد فرض صلاحیت دارد برایش می‌شود. پس همه‌ی این اشکالات منتفی می‌شود دیگه.

می‌فرمایند «الجواب الأول عند إيجاد الشخص الاعتباری فإنّ ذلك» یعنی آن ایجاد شخص اعتباری «یعنی فی الحقیقة و فی الواقع إيجاد شخص يشبه الشخص الطبيعي أي شخص» یعنی چی «بشبه الشخص الطبيعي»؟ یعنی «شخص يمتلك الإرادة والذمة المالية» ذمه مالیه؛ همین‌طور که انسان ذمه‌اش مشغول می‌شود اگر تلف کرد مال کسی را ذمه‌اش مشغول می‌شود به بدل او. حالا مثل آن یا قیمت آن. این هم همین‌جور است. ذمه مالی دارد. یا می‌رود یک چیزی را نسیه می‌خرد، ذمه‌اش مشغول می‌شود به آن شخص، بانک هم همین‌جور است. شرکت هم همین‌جور است. «ويعتبر كالإنسان تماماً»، این شخص اعتباری حساب می‌شود مانند انسان

به‌طور تام و تمام. «وعلی‌أساس» البته غیر از آن جهاتی که مثلاً قبلاً هم گفتیم. مثلاً ازدواج و فلان و این‌ها که احکام شخصیه انسان است نه، این چیزهایی که مربوط به معاملات و تعاملات تجاری و فلان و امثال ذلک می‌شود این را فرض می‌کنند برای انسان. «و علی‌أساس هذا الاعتبار» و براساس این اعتباری که گفتیم که فرض می‌شود مثل یک انسان ذا شعور و صاحب اراده است «فإنه يمكن اتخاذ وكيل لهذا الشخص»، این‌جا هم می‌شود این شخص اتخاذ وکیل بکند. چون اراده دارد دیگه. منتها به واسطه این وقتی آن عقد وکالت را، آن چیز را به‌واسطه ممثلش انجام می‌دهد. خب که حالا مثلاً آن مدیر اول کار این کارش را به‌واسطه چی انجام می‌دهد؟ به‌واسطه آن مؤسسين مثلاً انجام می‌دهد. یا به‌واسطه آن هیأت عمومی مثلاً انجام می‌دهد. «فإنه يمكن اتخاذ وكيل لهذا الشخص وإن كان هذا الأمر يعد مجرد ادعاء واعتبار»، اگرچه این امر که این اراده دارد، ذمه مالی دارد این‌ها، اگرچه شمرده می‌شود این مطلب مجرد یک ادعا و اعتبار و یک فرض؛ اما یک اعتبار و اعتباری است که به او در بین عقلاء اعتبار دارد، قانونیت دارد، آثار بر آن بار می‌کنند. مگر این مثلاً اسکناس، این چیه؟ یک کاغذ است دیگه، ولی الان چه‌کار کردند؟ اعتبار کردند که این فلان مقدار ارزش دارد. این همین اعتبار یک تأصلی که در عالم خارج ندارد که، این با اعتبار درست می‌شود. من له الاعتبار. بانک مرکزی است، هر جا هست که در هر کشوری ممکن است این مختلف باشد کسی که اعتبار می‌دهد به آن اسکناس، به آن پول. بله، یک اعتباری است. منتها به این اعتبار عقلای عالم چی دادند؟ به این اعتبار ارزش دادند. برای چی؟ برای انتظام امورشان. دیدند. عقلای عالم دیدند اگر بنا باشد توی معاملات‌شان جنس با جنس باشد. خب هر کسی می‌خواهد مثلاً برود یک تخم مرغ بخرد باید چه‌کار کند؟ باید مثلاً گندم بردارد ببرد. سنگین است، او حالا جا دارد، جا ندارد، بشر به این رسید که ما به‌جای این چیزها بیاییم یک چیزی به نام پول درست کنیم ارزش به آن پول بدهیم. که دیگه این مشکلات را نداشته باشد. و الا اگر این‌جوری باشد کسی یک خانه می‌خرد حالا باید چه‌کار کند؟ اگر بخواهد گندم بدهد، اگر بخواهد برنج بدهد، اگر بخواهد چی بدهد، چقدر باید برنج و گندم و این‌ها را گیر بیاورد بیاورد؟ دیده بشر

این خیلی زندگی را سخت می‌کند. برای تسهیل امر زندگی و روان شدن کار و رفع مشکلات آمده امور اعتباری درست کرده. همین مسئله در چیه؟ در سلطان هم هست، در رئیس جمهور هم هست، در هیأت دولت هم هست، دیده چه کار کند؟ گفتند یک کسی را ما فرض می‌کنیم که چهار سال مثلاً پنج سال به او می‌گوییم تو اول شخص این مملکت هستی. با این اعتبار... چون واقعیت خارجی که درست نمی‌شود با این کار. اما یک امر اعتباری درست می‌شود. این امر اعتباری ارزش دارد. هم خود اهل آن مملکت می‌پذیرند هم تمام عالم می‌پذیرند که بله، این آقا طبق فلان قاعده شد رئیس جمهور مثلاً ایران. خب همه می‌پذیرند که اگر کارهایی که مربوط به چیز است به این آقا مراجعه کنند. امضای این باید باشد. کدای این باشد. آن هم همین طور است. کما این که این جا می‌پذیرند مثلاً فرض کنید که اعداء عدو ایران هم که فرض کنید بایدن باشد می‌پذیریم از نظر آن جهات چیزی برای آمریکا و خب باید امضای او باشد، باید قبول او باشد، باید فلان او باشد. این را همه می‌پذیرند.

س: ??

ج: آره، می‌گوییم ها؛ جواب همین است دیگه. می‌گوییم اهلیت فرضیه پیدا می‌کند. اهلیت فرضیه که پیدا کرد وکالت فرضیه هم پیدا می‌کند.

س: ??

ج: کدام ?? نه.

س: ??

ج: آره این جاها شیرین می‌شود. این جاها کار درست می‌شود.

س: ??

ج: بله. بله حالا اجازه بدهید این عبارت را بخوانم. «نظیر ما يُقال فی تصویر قصد المعاوضة فی البیع الفضولی الذی یبیع لنفسه». شما در بیع فضولی اعتبار را ببینید آن جا چه جوری کار می‌کند؟ درست؟ شما در بیع

فضولی یک کسی فرض کنید موبایل یک نفر را دزدیده. این می‌رود می‌فروشد. فروش یعنی چی؟ یعنی تملیک عین بعوض. تملیک عین بعوض. این معنای بیع است دیگه. خب تو چه جوری می‌توانی تملیک کنی؟ هزارتا هم بگویی مَلَّکْتُ مَلَّکْتُ، مالکش نیستی. آن‌جا اصلاً سؤال این است که چه جوری تراوش می‌کند در عقل این آدم به این‌که اراده کند فروش را؟ آن‌جا شیخ اعظم در مکاسب و بزرگان این‌جوری گفتند. گفتند چون این آقا خودش را می‌پندارد مالک ادعاء، بعد از این‌که خودش را مالک پنداشت ادعاء، حالا از او تراوش می‌کند که بگوید چی؟ مَلَّکْتُکَ، این‌جا هم همین‌جور است. حالا دیگه چون اذان شروع شد بقیه عبارات را می‌گذاریم برای بعد. و صلی‌الله‌علی‌محمد و آله‌الطاهرین.

پایان